

بررسی و نقد تاریخ عالم‌آرای عباسی در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی

مسلم سلیمانیان*

سیاوش یاری**، زلیخا امینی***

چکیده

تاریخ عالم‌آرای عباسی از زوایای گوناگون مورد توجه قرار گرفته است، اما مطالعات پیشین کم‌تر آن را نقد کرده‌اند. این کتاب تاکنون بیش‌تر به‌منزله اثری سیاسی بررسی شده است. اما با درک و قرائت متن کتاب با رویکردی مبتنی بر نظریه تحلیل انتقادی می‌توان به وجوه دیگری غیر از وقایع‌نگاری صرف در اندیشه اسکندریگ منشی دست یافت. تاریخ عالم‌آرای عباسی تداوم میراث تاریخ‌نگاری ایرانی اسلامی است و بر همین اساس، باید عمده رویکردهای این شیوه از تاریخ‌نگاری را با اصول، مبانی، و چهارچوب‌های مطرح شده در شیوه تاریخ‌نگاری اسلامی جست، اما نگارنده با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان انتقادی سعی کرده تا به مسائل مهم‌تری از جمله محرک تاریخ، بینش معرفت‌شناسانه، تقدیر، جبرگرایی، و مناسبات اجتماعی در تاریخ‌نگاری اسکندریگ منشی پاسخ دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسکندریگ منشی با همان رویکرد الهیات‌محوری و قهرمان‌گرایی سیاسی حوادث را بیان کرده و محرک تاریخ را تجلی اراده خدا روی زمین، از طریق پادشاهان صفوی، دانسته است، اما به‌جرت می‌توان گفت در حوزه بینش فراتر از رویکردهای معمول سایر تاریخ‌نگاران سنتی ایران رفته است. به‌طوری‌که اثر وی با بررسی

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول)، m.soleimanian@ilam.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه ایلام، s.yari@ilam.ac.ir

*** دکترای تاریخ ایران اسلامی و مدرس دانشگاه ایلام، z_sh_amin@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۰

زندگی و معرفی صاحب‌منصبان و سطوح پایین جامعه صفوی، از معدود آثار کلاسیک است که تاحدودی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی قرار دارد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، صفویان، اسکندریگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تحلیل گفتمان انتقادی.

۱. مقدمه و طرح مسئله

تاریخ‌نگاری از ابعاد و مظاهر فرهنگ و تمدن در جامعه انسانی، به‌ویژه در عصر جدید، اهمیت زیادی دارد، زیرا مهم‌ترین ویژگی تاریخ ارائه «شناخت» و «هویت» هر فرد در جامعه است. این امر بدون شناخت، نقد، و دریافت وجوه مختلف هر فرهنگ و تمدن و دانش‌های ظهورکرده یا تکامل‌یافته در آن تمدن ممکن نخواهد بود. پژوهش درباره تاریخ‌نگاری نه فقط برای شناخت روش‌ها و آرای تاریخی مورخان ضروری است، بلکه به سبب دگرگونی‌های امروزه پژوهش بیش تاریخ‌ی راهی برای بررسی نقادانه منابع تاریخی و مورخان هر دوره به شمار می‌رود (سجادی و عالم‌زاده ۱۳۸۹: ۱).

نظام‌های اجتماعی و سیاسی در شکل‌گیری معرفت سیاسی و اجتماعی مورخ تأثیر فراوان داشته است و در مباحث فلسفه تحلیلی تاریخ از آن به نام معرفت‌شناسی «اپیستمولوژی» یاد می‌شود.^۱ از سوی دیگر، این نظام‌ها به مثابه منابع معرفت آگاهانه یا ناآگاهانه از راوی می‌خواهند از چهارچوب‌های موردنظر ایشان فراتر نرود. این امر به‌ویژه درباره تاریخ‌نگاری دوره صفویه راست می‌نماید. راویان تاریخ، که اکثر آن‌ها آثار خویش را به درخواست و تشویق دربار می‌نوشتند، تلاش می‌کردند تا اسباب رضایت نظام‌های سیاسی را فراهم آورند و به تبیین هستی و ضرورت آن‌ها پردازند. بدین‌سان در آفرینش روایت تاریخی حضور عناصر متعدد در معرفت‌شناسی و ذهنیت مورخ تأثیر می‌گذارد، به طوری که مؤلفه‌های تاریخی با گذر از صافی‌های متعدد و پالایش‌های چندین و چند باره ذهن راوی زاده می‌شد. جایگاه مورخ در این تاریخ‌نگاری سستی به پیشینه و خاستگاه مورخان برمی‌گردد. این افراد اغلب از وزیران و مسئولان سیاسی بلندپایه درباری یا از جرگه دبیران و دیوانیان بودند. گسترش نیافتن سطح سواد در میان افراد جامعه باعث می‌شود که افراد عادی جامعه نتوانند به تاریخ‌نگاری روی بیاورند؛ هرچند حتی اگر فردی در جامعه تحصیلات متعارف آن دوره را گذرانده بود، چه به لحاظ دست‌رسی به منابع و کتاب‌خانه‌ها که اغلب در دربارها قرار داشتند و چه به لحاظ حمایت مالی و سیاسی مورد نیاز برای

نگارش اثر، قادر به چنین کاری نبود. پی‌آمد نگارش آثار متعدد از جانب یک طبقه و قشر اجتماعی خاص سبب به وجود آمدن تصویر و نگاهی مشابه به موضوعات تاریخی می‌شد و به نوعی تک‌صدایی در تاریخ می‌انجامید که در نهایت باعث بی‌خبرماندن نسل‌های آتی از طرز نگاه‌های دیگر اقشار جامعه می‌شد.

پی‌آمد تاریخ‌نویسی از طریق این دسته از درباریان و دبیران اهمیت یافتن بیش از حد نشر تاریخی است که به نوعی تفاخر طلبی و چشم‌وهم‌چشمی جلوه می‌کند. این تلاش برای آراستن متن اغلب به اطنا، مغلق‌نویسی، و غلبه صورت بر معنا منجر شده است و پیچیده‌نویسی گاه تا آن‌جا پیش می‌رفت که حتی خود مورخ به این مسئله اذعان می‌کرد و اختصاری بر آن می‌نگاشت^۲ (آژند ۱۳۶۰: ۸). اما به نظر می‌رسد درباره تاریخ‌نگاری اسکندر بیگ منشی استثنا وجود دارد، چون با بررسی تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌توان اسکندر بیگ منشی را مورخی روش‌مند معرفی کرد. محور بنیادین این پژوهش بر یافته‌هایی استوار است که از پاسخ به این پرسش‌ها به دست آمده است؛ براساس متن تاریخ عالم‌آرای عباسی و در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی چه زمینه‌ها و عواملی گستره معرفت‌شناختی اسکندر بیگ منشی را تشکیل داده است؟ آیا چیدمان داده‌های تاریخی در تاریخ عالم‌آرای عباسی از الگوی خاصی پیروی می‌کند؟ مهم‌ترین مؤلفه‌های فلسفی (نظری و تحلیلی) در تاریخ‌نگاری اسکندر بیگ منشی چیست؟ مسائل و موضوعات مطرح شده در تاریخ عالم‌آرای عباسی تحت تأثیر چه ضرورت‌هایی به نگارش درآمده است؟ آیا براساس داده‌های تاریخی تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌توان فهم دقیقی از تغییر و تحولات اجتماعی عصر صفوی ارائه داد؟ آیا می‌توان از تاریخ عالم‌آرای عباسی به منزله اثری در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی یاد کرد؟ به‌طور کلی، اهمیت تاریخ عالم‌آرای عباسی در تاریخ‌نگاری دوره صفویه به چه دلایلی است؟ بدیهی است پاسخ بدین سؤالات فقط در چهارچوب تحلیل گفتمان انتقادی میسر خواهد بود. از این رو، فرضیه تحقیق در پرتو نقد تاریخ عالم‌آرای عباسی این است: «در ته‌زمینه ذهنیت اسکندر بیگ منشی مؤلفه‌های فلسفی و گفتمانی وجود داشته است». به همین دلیل، وی محرک تاریخ را تجلی اراده خدا روی زمین دانسته است؛ اصلی که گوردون چایلد آن را از وجوه اصلی تاریخ‌نگاری دینی دانسته است. در تاریخ‌نگاری دینی، رویدادهای مهم تاریخی کاملاً به تأثیر عامل یگانه مشیت خداوند تأویل می‌شوند (چایلد ۱۳۵۵: ۶۱). سانگیت در این باره می‌نویسد: «در این نگرش، تاریخ در کل به این صورت دیده می‌شود که طرح از پیش مقدر شده پروردگار را آشکار می‌کند» یا با استفاده از تعبیر کالینگ‌وود «تاریخ اجرای نمایش‌نامه‌ای است که پروردگار نوشته است» (سانگیت ۱۳۷۹: ۶۶).

در پژوهش حاضر، تلاش شده که با رویکردی «معناکاوانه» براساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی به سؤالات ذکر شده پاسخ داده شود. باتوجه به ماهیت پژوهش، روش تحقیق توصیفی - تحلیلی است تا با معرفی، بررسی، و مطالعه تاریخ عالم‌آرای عباسی از طریق درک مفهومی و روش‌مند گزارش‌های آن به شناخت وجوه عمده حیات سیاسی، مذهبی، و اجتماعی این برهه دست یابد. هم‌چنین، با شناخت دیدگاه‌های مؤلف بازتاب آن دیدگاه‌ها را در محتوا و روش تاریخ‌نگاری وی بازجوید.

۲. پیشینه تحقیق

تاریخ عالم‌آرای عباسی از منابع اصلی دوره صفویه است و تاکنون پژوهش‌گران زیادی آن را بررسی کرده‌اند؛ از جمله صالحی و منگلی (۱۳۹۴) در مقاله «نقد و بررسی تاریخ عالم‌آرای عباسی» فقط به معرفی کتاب اکتفا کرده‌اند و ابعاد گوناگون کتاب را ریزینانه واکاوی نکرده‌اند. ثواقب (۱۳۹۲) در منابع و مآخذ عصر صفوی به خاستگاه نویسنده و معرفی اجمالی کتاب بسنده کرده است. رازنهان (۱۳۸۰) در مقاله «نقد و بررسی تاریخ عالم‌آرای عباسی»، با نگاهی به چاپ جدید آن، کتاب را مختصر معرفی کرده است. کوئین (۱۳۸۷) در مقاله «تاریخ‌نگاری عصر صفوی» بخش‌های گوناگون کتاب را در کنار سایر منابع دوره صفوی مختصر معرفی کرده است. آرام (۱۳۸۶) در «تاریخ‌نگاری عصر صفوی»، علاوه بر معرفی نویسنده و کتاب، درباره شیوه و نگرش اسکندریگ منشی توضیحاتی داده، اما از بیان جایگاه و دیدگاه‌های مورخ درباره مسائل گوناگون غفلت کرده است. سرخیل (۱۳۹۰) نیز در مقاله «گاه‌شماری در عالم‌آرای عباسی» مسئله تطابق تاریخ‌ها و سال‌ها از جانب نویسنده را بیان کرده است. فارابی (۱۳۸۳) در مقاله «بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری اسکندریگ منشی و ملاجلال منجم یزدی» به دیدگاه‌ها و نوع نگاه دو نویسنده در مسائل مشترک آثارشان توجه کرده است. خطیبی (۱۳۷۷) در مقاله «عالم‌آرای عباسی» به معرفی نویسنده و کتاب بسنده کرده و ویژگی‌های کتاب را ذکر نکرده است. درکل، باتوجه به این نوع پژوهش‌ها می‌توان گفت که تاکنون پژوهشی مستقل درباره تاریخ عالم‌آرای عباسی در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی انجام نشده است.

۳. تحلیل گفتمان انتقادی

به نظر می‌رسد که بهترین چهارچوب برای نقد تاریخ عالم‌آرای عباسی نظریه تحلیل گفتمان انتقادی باشد. واژه گفتمان (discourse) نخستین بار در قرن چهاردهم میلادی در کتب ثبت

شده است و به بیان منظم، منسجم، و مستدل فکر درباره موضوعی خاص اشاره دارد (ماریان وبستر ۱۹۹۳: ۳۳۱).

تحلیل گفتمان را نخستین بار زلیک هریس (Harris) در سال ۱۹۵۲ در مقاله «تحلیل گفتمان» به کار برد. هریس در تحلیل گفتمان نگاهی صرفاً صورت‌گرایانه به متن دارد، اما به سرعت نظریات مختلفی درباره تحلیل گفتمان شکل گرفت (بهرام‌پور ۱۳۷۹: ۲۳).

به نظر امیل بنونیست (Benveniste)، گفتمان با آن ابعادی از زبان سروکار دارد که به هویت، موقعیت مکانی و زمانی گوینده، و زمینه تاریخی سخن اشاره دارد (بشیری ۱۳۷۹: ۸۳). در هر حال، تحلیل گفتمان نه فقط با عناصر نحوی و لغوی تشکیل‌دهنده جمله سروکار دارد، بلکه فراتر از آن عوامل بیرون از جمله و بافت فرهنگی تشکیل‌دهنده آن را بررسی می‌کند. مفهوم تحلیل گفتمان ابتدا در حوزه زبان‌شناسی ظهور کرد و بیش‌تر به صورت متن از نگاه زبان‌شناسان صورت‌گرا (ساخت‌گرا) تأکید داشت (همان: ۷۲)، اما به مرور، توجه به عوامل اجتماعی و تاریخی در تحلیل گفتمان پررنگ‌تر شد (آقاگل‌زاده ۱۳۹۰: ۱۱۹).

فوکو اولین کسی است که تحلیل گفتمان را وارد حوزه علوم اجتماعی و تاریخی کرد و در پژوهش‌های خود از آن بهره برد. مهم‌ترین دستاورد فوکو در تحلیل گفتمان درباره دانش و قدرت است (بهرام‌پور ۱۳۷۹: ۵۶). او گفتمان را چهارچوبی کاملاً ماتریالیستی و بخشی از ساختار قدرت در جامعه می‌داند که به زندگی مردم شکل می‌دهد (عضدانلو ۱۳۸۰: ۵۶). با همت فوکو و بعد از او کسانی چون پشوو، دریدا، لاکلاو، موف، و دیگر متفکران برجسته مغرب‌زمین، تحلیل انتقادی گفتمان وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت و در این سیر، مفاهیم مهمی چون قدرت و ایدئولوژی به تحلیل گفتمان وارد شد.

تحلیل انتقادی گفتمان امروزه به صورت یکی از مفاهیم کلیدی و پرکاربرد در تفکر فلسفی و اجتماعی درآمده است و با مفاهیمی چون سلطه، زور، قدرت، مهاجرت، نژادپرستی، تبعیض جنسی، و نابرابری قومی عجین شده است (فرکلاف ۱۳۷۹: ۱۰). این روش به گونه‌ای گسترش یافته که به صورت مکتب درآمده است و بسیار جدی زمینه‌های مهمی از جمله گفتمان سیاسی، رسانه‌ها، آگهی و اخبار، ایدئولوژی، آداب‌ورسوم، و عرف را بررسی می‌کند (Blommaert 2005: 21).

به‌رغم تفاوت رویکردهای تحلیل انتقادی گفتمان، می‌توان بخشی از ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی، زبانی، و قسمت درخور توجهی از تعاملات، تولید، و

بازتولید اجتماعی و فرهنگی به‌واسطه کردارهای گفتمانی را از مبانی تشکیل‌دهنده رویکردهای تحلیل گفتمان معرفی کرد.

۴. زیست‌نامه اسکندریگ منشی

اسکندریگ در سال ۹۶۸ ق در خانواده‌ای از طایفه ترکمان به دنیا آمد و در سال ۱۰۴۳ ق در ۷۵ سالگی، در حالی که کار نگارش *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی* ناتمام مانده بود، چشم از جهان فرو بست (منشی ۱۳۷۷: ج ۱، ۵۵). در مقدمه *تاریخ عالم‌آرای عباسی* به نسبت ترکمان اشاره نشده که نشان‌دهنده تعلق نویسنده به ایل ترکمان است، بلکه بنابه دلایل نامعلومی این عنوان رواج یافته و وی را به نام اسکندریگ ترکمان می‌شناسند (رازنهان ۱۳۸۰: ۴۰). وی در سال‌های نخست زندگی‌اش ریاضیات آموخت و به حساب‌داری مشغول شد. چندی بعد، به علم دبیری علاقه‌مند شد و سپس راه زندگی خود را در منشی‌گری پی‌گرفت و تا مقام منشی مخصوص شاه‌عباس ترفیع یافت. رابطه اسکندریگ منشی با دربار از لحاظ رعایت به‌کارگیری فنون و نکاتی خاص در تاریخ‌نگاری مهم‌ترین اثر صفوی را پدید آورد. وی نگاهی عمیق به ماندگاری و ارزش تاریخ‌نگاری داشت. اسکندریگ از غفلت اوایل جوانی، که به اهمیت این کار پی نبرده بود، اظهار تأسف کرده و از روندی که به نیل بدین مقصود منجر شده است به خوش‌حالی یاد می‌کند. گزیده نوشتار وی در این باره چنین است:

غرض از تسوید این مقالات لایعنی آن است که اقل عباد اسکندر الشهیر به منشی که در او ان نشاء جوانی به اغوای کوته‌خردان دنیاپرست، خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت به آن راغب و آشنا شده بود، باز آورده، هوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام بی‌سرانجام پرداختم. چون در آن فن، به اعتقاد ناقص خود فی‌الجمله رتبه کمال یافتم و ... عقل دوراندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت ... فی‌الجمله چون از اخبار سلف و سیر این پادشاه جم‌جاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برای العین مشاهده نموده بودم در کفه میزان خرد نهاده، به آثار سلاطین ماتقدم که فضلالی دانشور و مورخان بلاغت‌گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه به عبارات غریب و استعارات عجیب ساخته و پرداخته، داد سخن‌وری داده‌اند سنجیدم، سیر هیچ‌یک از کشورگشایان والاقدر را با آن برابر نیافتم ... ایامی در این اندیشه به‌سر کردم و با مزاج بهانه‌جو و طبع سرکش در کشاکش بودم، عاقبت رأی دورینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرامی این آراینده دیهیم خسروانی را بی‌آن‌که به سلاست عبارات و الفاظ مناسب و آراستگی لفظ و معنی مقید باشم به‌طریق مسوده به‌قید کتابت درآورده (منشی ۱۳۷۷: ج ۱، ۴-۶).

۵. زمینه‌ها و عوامل معرفت‌شناختی اسکندریبگ منشی

۱.۵ استفاده از روش برجسته‌سازی

در نگاه نخست، تاریخ عالم‌آرای عباسی در زمره آثار تاریخ‌نگاری سنتی قرار دارد. اسکندریبگ ادامه‌دهنده بینش و روش تاریخ‌نگاری پیشینیان خود است. در واقع، این‌که مورخان این عصر سعی داشته‌اند تا حکومت صفوی را حکومت برگزیده خداوند و نماینده صاحب‌الامر قلمداد کنند، تاریخ‌نگاری صفوی را از ادوار پیشین متمایز می‌کند. نسبت‌دادن انواع خواب‌ها به شاهان صفوی و ربط‌دادن فتوح یا حتی شکست‌ها به ائمه یا خداوند از ویژگی‌های منحصر به فرد تاریخ این دوره است. بدین گونه که در زمان برتخت‌نشستن شاه‌عباس می‌نویسد:

و آن حضرت به عنایت واهب منان و تفویض والد عالی‌شان بی‌مانع و منازعی بر مسند فرمان‌روایی ایران و تخت فیروزبخت، آبا و اجداد عالی‌مکان تکیه‌زده ... وجود گرامی آن حضرت را گزین هدیه‌ای از هدایای آسمانی و بهین عطیه‌ای از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم (منشی ۱۳۷۷: ج ۲، ۵۸۷).

سپس در ادامه بخت و اقبال را همواره همراه او می‌داند:

شها ملک و دولت به کام تو باد فلک پیرو و بخت رام تو باد

(همان: ۵۸۸).

نباید از نظر دور داشت که قدرت استبدادی شاهان مانع بیان حقایق از جانب مورخان می‌شد و اگر مورخی در صدد بیان واقعیتی نامطلوب از نظر شاه بود، می‌بایست آن را در لفافه و الفاظ ادبی چنان بپوشاند که برای افراد معمولی درک‌پذیر نباشد و بلافاصله با توصیف و تعریف و تمجید بی‌حد و حصر و شرح مبانی مشروعیت صاحب‌قدرت آن را جبران کند (همان: ۷۷۸، ۷۸۴، ۷۸۶).

تاریخ‌نگاری ایران اسلامی بیش از هزار سال در ایران رواج داشت و در آثار گوناگون به دلیل نگاه‌های متفاوت مورخان با تفاوت‌هایی مواجه بود، اما این تفاوت «تفاوت گفتمان‌های تاریخی نیست، تفاوت‌های خرده‌گفتمان تاریخی است» (آقاجری ۱۳۸۰: ۹۰). تاریخ‌نگاری در دوره مورد پژوهش به مجموعه‌ای از الگوها و انگاره‌های ثابت در حیطه انتخاب موضوع، بینش، روش، ابزار سنجش، خاستگاه، مخاطبان، و زبان پای‌بند بود؛ چنان‌که امکان تولید متونی خارج از متون مزبور میسر نبود و تفاوت‌های صوری و ویژگی‌های مورخ

محسوب می‌شد که الگوی اصلی را نقض نمی‌کند. ویژگی اصلی تاریخ‌نگاری سنتی در ایران تأثیرپذیری فراوان آن از باورهای کلامی و دینی است. از این حیث، تاریخ‌نگاری اسلامی را معطوف به باورها دانسته‌اند، نه معطوف به حقیقت (حضرتی و دیگران ۱۳۸۷: ۴۹)؛ مطلبی که در تاریخ عالم‌آرای عباسی فراوان مشاهده می‌شود و اکثر مورخان سنتی در تأثیرپذیری از این باور تشابه دارند. در واقع، اگر بتوان چیزی افزون بر موارد یادشده از متون تاریخ‌نویسی یافت، به ویژگی‌های شخصی مانند سبک و علائق مورخان بازمی‌گردد. این کم‌توجهی به تحلیل و تفسیر روایت به این معنا نیست که «توصیف خالص» وجود دارد، چراکه «هر توصیفی مسبوق به تفسیر است» (آقاجری ۱۳۸۰: ۲۳). با این توضیح که وقتی مورخ خبری را برای درج در اثرش گزینش می‌کند، صرف همین گزینش مبتنی بر نوعی تفسیر ذهنی در نزد مورخ است. در تعلیل غلبه وجه توصیفی در تاریخ‌نگاری روایی سنتی و این‌که در تواریخ گذشته کم‌تر به چون و چرا در علت‌یابی وقایع و جریانات تاریخی توجه می‌شد، باید غلبه همان ویژگی یعنی قائل‌بودن به «مشیت الهی» را ذکر کرد.

در تاریخ‌نگاری سنتی ایرانی یک سوی ثابت قضایا دربارها قرار داشتند و چون تاریخ برای دربار نگاشته می‌شد، مخاطب آن خاص بود. در این شکل از تاریخ‌نگاری تعریف تاریخ به وقایع عجیب و حوادث غریب فروکاسته می‌شد. در تاریخ‌نگاری سنتی هدف از آفرینش متن تاریخی با انگیزه‌های دینی، اخلاقی، و گاه سیاسی توضیح داده می‌شد.

مورخان می‌کوشیدند به خوانندگان آثارشان - به‌ویژه دربارها - یادآوری کنند که دنیا دیار ناپایداری است که شایسته دل‌بستگی نیست و غایت و بارانداز اصلی تاریخ آخرت است. امرا می‌بایست از گذر روزگار پند بگیرند و در سرنوشت حکام پیشین بیندیشند و ببینند که فرجام کار ایشان چه بوده است. برای نویسندگان پاک‌گرا [اخلاق‌گرا] تاریخ بیش‌تر شامل عنصر آموزش اخلاق است. تاریخ هم‌چنین درصدد است که نمونه خوبی از گذشته برای تقلید در زمان حال فراهم کند (سائگیت ۱۳۷۹: ۵۳).

کوشش این تاریخ‌نگاران آن است که، با استناد به قرآن، تاریخ مانند آینه عبرت شناسانده شود. مخاطب ویژه این پیام امرا و صاحب‌دولتان بودند. در اسلام، تاریخ‌نگاری از آموزه‌های دینی برگرفته شده بود که حول رابطه انسان با خدا و تأکید بر ناپایداری زندگی آدمیان در این جهان دور می‌زد. به مسلمانان تأکید می‌شد که درباره تحولات جهان خاکی، فراز و فرود پادشاهان و اقوام، پاداش و کیفر خداوند، و سرنوشت ملت‌ها تأمل کنند (ملایی توانی ۱۳۸۷: ۱۵۶).

۲.۵ منطق تاریخ در تاریخ عالم‌آرای عباسی

با بررسی گفتمان حاکم بر تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌توان گفت که این زمینه‌ها در معرفت‌شناسی اسکندریبیگ نیز تأثیر مستقیم گذاشته است، چراکه وی نیز خردمندان را به پندگرفتن از تاریخ فرامی‌خواند. در این زمینه بارها به این عبارت قرآنی استناد شده است. درباره انتظام سلطنت این‌گونه می‌نویسد: «خیره ماند در او دیده اولی الابصار» (منشی ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۱۰). گو این‌که مورخان صفوی نیمه دیگر تاریخ را کشف کرده‌اند. اسکندریبیگ مرزهای اندرزنامه‌نویسی و تاریخ‌نگاری را با هم درآمیخته است. وی سخن خود را با آوردن شعر و گاه نکته‌ای حکیمانه به پایان می‌برد و آن‌جا که نثر از ادای مقصود بازمانده، «شعر» بر مسند سخن دانی و انتقال مطلب نشسته است. مثلاً، در بیان اندوه و خبر ناگوار شاه‌عباس این‌گونه می‌نویسد:

آه و صد آه از گردش چرخ بیم‌دار و ستیزه‌کاری فلک کج‌رفتار. هیچ نهالی از جوی بار اقبال بالا نکشید و به ثمره مراد و کامرانی بارور نگشت که عاقبت از تندباد اجل از پای درنیامد و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال ندرخشید که عن‌قرب در مغرب فنا غروب و افول نکرد مدلول کریمه کل من علیها فان مؤید این معنی است، آن‌که تغییر نپذیرد خداست و آن‌که نمرده است و نمیرد خداست^۳ (همان: ۱۷۹۴).

اما اصول انتخاب، که اساس اثر اسکندریبیگ قرار گرفته، به‌وضوح متفاوت با چیزی است که نویسندگان سابق به‌کار می‌گرفتند (ثواقب ۱۳۸۰: ۶۱-۶۲). اسکندریبیگ، درکنار روش ستایش‌گرایانه، گاهی پا از چهارچوب مورخی‌درباری فراتر گذاشته و با رندی و زیرکی و اشاره‌های لطیف پاره‌ای از ناگفته‌ها را گفته و شاید با اندکی ابتکار حرف‌هایی را به گوش آیندگان رسانده است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به ثواقب ۱۳۹۲). وی هنگام شرح شورش گیلان با نام‌بردن از پهلوانان و قلندران به ماهیت مردمی شورش اشاره دارد، گرچه برای دورماندن از خشم شاه درکنار ترسیم شورش مردمی بلافاصله به تدبیر و تلاش شاه‌عباس اشاره می‌کند. گویی شرح این شورش نه ترسیم آن، بلکه اثبات ویژگی‌های شاه‌عباس است. درواقع، او نمی‌خواهد به اندیشه قهرمان‌گرایی خویش لطمه‌ای وارد کند. از این‌رو، بیش‌تر مطالب کتابش بر مدار تعریف و ستایش از شاه استوار است و تمامی امور را با توجه به این کانون بررسی و گزارش می‌کند.

اگر رویدادی خلاف اراده این نقطه کانونی باشد، اسکندریگ علیه آن موضع‌گیری می‌کند. شورش‌های مردم گیلان نمونه‌ای از این دست است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به شورمیج ۱۳۹۳).

مصدق این مقال صورت احوال خان احمد گیلانی است ... قدر احسان و تربیت نواب سکندرشان فراغت و عافیت گوشه امن‌آباد گیلان ندانسته، خواست که با این دودمان ولایت‌نشان به حیل و طراری پیش آمده ... و چون جنود ظفر ورود برسر او رخصت شده بود، منشور عنایت از موقوف سلطنت به اسم احمدخان عزا صدرا یافت ... با بیست‌هزار سوار و پیاده فراهم آورده به مقابله عساکر منصوره فرستاد (منشی ۱۳۷۷: ج ۲، ۶۰۹-۷۰۲).

او بی آن‌که به علل و زمینه‌های شورش این مردم توجه کند، کوشیده است تا برای آن محملی روان بیابد: «مردم گیلان مردمی هستند به‌غایت خفیف‌عقل و تیره‌رأی، بی‌عاقبت، غدار و بی‌وفا، طالب فتنه و آشوب و اهل نفاق»، اما در گزارش اخبار همان شورش، در دو جا، برخی صفات نیک گیلانی‌ها را یادآور می‌شود:

علی‌خان و هم راهان به منزل یکی از اواسط الناس درآمده به او ملتجی شدند. صاحب آن خانه از کمال جوان‌مردی مقدم ایشان را گرامی داشته، ... و به‌قدر امکان به خدمات قیام نموده در اخفای آن می‌کوشید. از زمره گرفتاران کامران بود که به‌واسطه حقیقت و وفاداری و نیک‌خدمتی‌ها که نسبت به علی‌خان از او ظاهر شده بود، حضرت شاه جم‌جاه جمیع زلات او را حمل بر نمک‌خوردگی و احقاق حقوق ولی‌نعمت کرده (همان: ۷۷۸، ۷۸۴، ۷۸۶).

جان فوران نیز به این روش اسکندریگ، یعنی «انعکاس نسبی نارضایتی‌های زمان»، توجه کرده است و می‌نویسد که اسکندریگ منشی طی سال‌های ۹۷۲-۹۷۴ ق در استان گیلان شورشی را ثبت کرده و تاحدی دیدگاه خصمانه مردم گیلان به دربار را منعکس کرده است (فوران ۱۳۷۷: ۱۰۲). البته از آنان با صفات «عاقبت‌نندیش»، «نااستوار»، «خفیف‌عقل»، و «تیره‌رأی بی‌عاقبت» یاد می‌کند (منشی ۱۳۷۷: ج ۲، ۷۷۸).

در جای دیگر، اسکندریگ وقایع مربوط به تاریخ ملل همسایه و مجاور ایران مانند عثمانی‌ها، گرجی‌ها، سلاطین تیموری‌ها، و ترکمانان ماوراءالنهر را ضبط کرده است. اطلاعات منحصر به فرد و سودمندی که تاریخ عالم‌آرای عباسی به ما می‌دهد حتی در تواریخ محلی آن منطقه هم ذکر نشده است.

۶. زبان‌شناسی اسکندریبگ در تاریخ عالم‌آرای عباسی در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی

به‌رغم تفاوت‌های رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی، بخشی از ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی زبانی - گفتمانی است. هم‌چنین، قسمت درخورتوجهی از تعاملات و تولید و بازتولید اجتماعی و فرهنگی به‌واسطه کردارهای گفتمانی در زندگی روزمره انجام می‌شود. این مهم درباره متن تاریخ عالم‌آرای عباسی مصداق دارد، زیرا مهم‌ترین اثر تاریخ‌نگاری عصر شاه‌عباس اول است که با وجود آن‌که به نام همین پادشاه نام‌گذاری شده، به‌لحاظ دربرداشتن اطلاعات وسیع از مسائل تاریخی و اجتماعی از منظر گفتمانی و زبانی اهمیت ویژه‌ای دارد. تاریخ عالم‌آرای عباسی به‌لحاظ شکل و قالب تاریخ‌نگاری از منابع سلسله‌ای یا دودمانی صفویه است (بهار ۱۳۷۶: ج ۳، ۱۲۰۲).

اسکندریبگ منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی از پادشاه صفوی با عناوینی نظیر جهان‌گشا (منشی ۱۳۷۷: ج ۲، ۶۴۰)، جهان‌آرا (همان: ۶۵۳)، و عالم‌آرا (همان: ۵۱۸) نام می‌برد که انتخاب این نام‌ها گاهی نشانه‌ا‌هتمام مورخان به قلمرو تاریخی موردعلاقه خودشان است. هم‌چنین، از نقش مهم پادشاهان صفوی در بینش مورخان عمومی دوره صفوی در جایگاه نخبه‌های سیاسی، قهرمانی، و مظهر و نماد اراده الهی بر عرصه گیتی حکایت دارد. اسکندریبگ تاریخ عالم‌آرای عباسی را در سه جلد و یک مقدمه نگارش کرده است؛ جلد اول شامل سلسله نسب خاندان صفوی و شرح پادشاهی سلاطین پیش از شاه‌عباس تا آغاز سلطنت شاه‌عباس؛ جلد دوم شامل شرح وقایع سی‌ساله نخستین پادشاهی شاه‌عباس و مطابق با سال تألیف ۱۰۲۵ ق؛ و جلد سوم که با مرگ شاه‌عباس خاتمه می‌یابد. اسکندریبگ در تکمیل دیدگاه قهرمان‌گرایی هرگاه مطالبی مربوط به جلد دیگر در قسمت دیگر را آورده، آن را در توجیه شاه‌دوستی دانسته است؛ برای نمونه، در جلد اول چون نام شاه‌عباس را می‌آورد، یادآوری می‌کند: «برای آن‌که این نسخه تاریخ عالم‌آرای عباسی از شرح آن شهریار جهان‌پیرا بالکلیه خالی نباشد» (منشی ۱۳۷۷: ج ۱، ۷۸). اسکندریبگ به‌منظور اجتناب از آشفتگی ذهنی خواننده تلاش بسیار دارد که هر مطلب را در جای خود آورد و بارها خوانندگان را به فصول قبل و بعد مطالب ارجاع داده است؛ برای مثال، در شرح نبردهای شرق ایران با ازبکان از عبدالرحمن‌خان یاد می‌کند و بقیه آگاهی‌های درباره او را به فصل‌های بعدی موکول می‌کند. یا وقتی در شرح رویداد مناقشات امرای قزلباش در فارس و کرمان از یعقوب‌خان نام می‌برد، از توضیح بیش‌تر

خودداری می‌کند و می‌نویسد: «خاتمت احوال او در قضایای سال آینده به توفیق‌الله رقم زده، کلک بیان خواهد گشت» (همان: ج ۲، ۶۶۴). اسکندریبگ در تاریخ‌نگاری روش‌مند عمل کرده و در سراسر کتاب به دسته‌بندی مطالب پای‌بند است.

از مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری تاریخ عالم‌آرای عباسی تاریخ‌نویسی رویدادنگارانه است که این روش ادامه تاریخ‌نگاری پیش از صفویان بود. از این دیدگاه، صفویان موضوع جدید و چشم‌گیری را در تاریخ‌نگاری ایران مطرح نکرده‌اند، اگرچه برای نمونه شاید به دلیل ویژگی‌های مذهبی این دوره درک هستی‌شناسانه، افق، و چشم‌انداز مورخ به دوره‌های پیشین در مواردی متفاوت بوده است. از دیگر مؤلفه‌های فصل‌بندی در ارائه گزارش‌های تاریخی سبک وقایع‌نگارانه است. بدین شکل که اساس فصل‌بندی معمولاً به صورت ارائه سال‌شمار رویدادها یا برمبنای سال و ترتیب سالیانه (سال‌نامه‌نگاری) یا براساس آغاز و انجام دوران فرمان‌روایی یک فرمان‌رواست (واعظ شهرستانی ۱۳۸۲: ۱۱۵). معمولاً تاریخ‌نگاران صفوی در پایان مباحث اصلی، مطالبی درباره قابلیت کشورداری و همچنین مقالاتی درباره درباریان، بزرگان سران قبایل، شاعران، و ... ارائه می‌کردند، به‌خصوص در قسمت متوفیات این اطلاعات را در اختیار خواننده می‌گذاشتند، اما اسکندریبگ در این شیوه متداول اندکی دگرگونی نوگرایانه ایجاد کرد و فصل‌های مستقلی را به آگاهی درباره مشاهیر، بزرگان، هنرمندان، و ... اختصاص داد و گاه از کسانی نام برد که مورد بی‌مهری مطلق منابع دیگر واقع شده‌اند. وی به برکت مقامش، در مقام دبیری بلندپایه و ملتزم رکاب شاه، شاهد عینی بسیاری از حوادثی بوده است که آن‌ها را توصیف می‌کند. این امر نه فقط به انشایش تازگی می‌بخشد، بلکه به وی امکان می‌دهد که انبوه جزئیاتی را به دست دهد که محتوای فهم ما را از باطن تاریخ این عهد بیش‌تر می‌کند. هنگامی که اسکندریبگ به موضوع سیاسی حساسی اشاره می‌کند، زبانش در حجاب است، اما در مجموع او در شجاعت اخلاقی و صداقت شاخص است. در جایی، با الفاظی که آدمی را به اصالت این ستایش متقاعد می‌کند، از شاه‌عباس ستایش می‌کند و از طرف دیگر از آوردن افکار خود و ابراز نظریاتی که ممکن نیست همیشه خوش‌آیند سرور تاج‌دار باشد، باکی ندارد. وقتی در سال ۱۵۸۹ م، برخی گورهای داخل محوطه آستانه امام رضا (ع) در مشهد به دست ازبکان نبش شد، استخوان‌هایی کشف شد که ادعا می‌شد استخوان‌های شاه‌طهماسب است. شاه‌عباس رسماً این بقایا را اصیل اعلام کرد، اما اسکندریبگ تردید خود را به زبان آورد. زمانی دیگر به سبب تلفاتی که به قوای صفوی در حمله بی‌ثمر سال ۱۶۰۷ م به شماخی وارد می‌آید، آشکارا از شاه انتقاد می‌کند (منشی ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۱۹۷-۱۲۰۰).

اسکندریبگ در خلال مطالب به تکرار به خواننده اطمینان می‌دهد که شاهد عینی حوادثی که وصف می‌کند نبوده، اما کوشیده است تا از منابع معتبر اطلاع کسب کند. وی برای از بین بردن هرگونه تردیدی همه تلاش خود را برای دادن اطلاعات موثق به کار برده و در جایی که به اصالت روایتی بدگمان است، با اصطلاح رایج «والله اعلم»، مخاطب را متوجه می‌کند. «از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد، لعن برای حرب نباید کرد والله اعلم» (همان: ۳۹۷). اسکندریبگ هرگاه نتوانسته یا نخواسته موضوعات تاریخی را تبیین علی‌کند، با عبارت «العلم عندالله» موضوع را به خدا ارجاع داده است (همان: ج ۳، ۱۵۸۹). به عبارت بهتر، وی در تبیین علی حوادث ناکام بوده است. اما تا آن‌جا که مؤلف به بایگانی رسمی دولتی و کتاب‌های تاریخی دست‌رسی داشته است، نوشته‌هایش را شایسته اعتماد می‌کند که در صورت دست‌رسی نداشتن به دفاتر اسناد چنان آگاهی‌های دقیق میسر نبود. آنچه تاریخ عالم‌آرای عباسی را از بسیاری از دیگر کتاب‌های تاریخی متمایز می‌کند آن‌که در بین رویدادهایی که خود شاهد وقوع آن‌ها نبوده به کتاب‌های معتبر، همانند *روضه الصفا و حبيب السیر*، مراجعه کرده و همه‌جا ماهیت روایت را روشن کرده است (همان: ج ۱، ۵، ۸، ۱۰۲، ۲۰۸).

در گذشته و در نگاهی فراگیر، از انگیزه‌های قومی تاریخ‌نگاری تقرب‌جویی به درگاه نظام بود. اسکندریبگ نیز از هدف‌های تاریخ‌نگاری را تقرب‌جویی می‌داند و این‌گونه بیان می‌کند: «باری به میمنت این امر سعادت‌افزا [تاریخ‌نویسی] از همگنان شرف مزیت دریافته، گوی تفوق و رجحان از اقران ربوده باشی» (همان: ۶).

صرف‌نظر از انگیزه قومی، اقتصادی، و اجتماعی، اطلاع‌رسانی نیز از اهداف متنوع و متعدد مؤلف در پدید آوردن اثر است. در این باره، وی در توضیح ذکر نام شاه‌زادگان و امرای بزرگ می‌نویسد: «که چون اسم هریک به تقریبات بر زبان قلم می‌گذرد، طالبان احادیث را اطلاعی بر احوال ایشان حاصل گردد» (همان: ۲۰۳). این هدف در جای دیگری با این عبارت تأکید شده است: «امید می‌دارد ... پسندیده طبع مطالعه‌کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده، از مضامینش محفوظ و از محاذی مبتهج و مسرور گردند» (همان: ج ۲، ۱۵۱۲). بالأخره آشکارا می‌نویسد: «مقصود اصلی از تسوید این اوراق، احوال خجسته‌مآل آن حضرت و قضایایی که در طی احوال گرامی آن حضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد» (همان: ۷۳۷).

اسکندریبگ، به دلیل اشتغال به منشی‌گری در دربار و دست‌رسی به مدارک دیوانی و داشتن نگاهی دقیق به نظام حکومتی، توانسته است نظام طبقه‌بندی‌شده‌ای از شاغلان و

مناصب مختلف به دست دهد؛ از جمله در شرح وقایع و اوضاع کشور در پایان سلطنت شاه‌طهماسب اول صاحب‌منصبان کشوری، لشکری، بزرگان، سادات، شعرا، و ادبا را معرفی کرده است. او در ذیل عنوان «ذکر امرای نام‌دار...» می‌نویسد: «امرای عظام و خوانین والامقام و سلطانان خُرد و کلان، که حین ارتحال حضرت شاه‌غفران‌پناه، رتبه امارت سرافراز بودند، اکثر ایشان صاحب طبل و علم و حشم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم گشته یک‌صد و چهارده‌اند...» (همان: ج ۱، ۲۲۲).

اسکندر بیگ در ادامه امرای عظام سیزده ایل را معرفی می‌کند و سپس آماری از «یوزباشیان عظام و قورچیان کرام»، «سادات عظام و علمای ذوالاحترام»، «مشایخ کرام و علمای اعلام»، و در نهایت «وزراء و مستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که به تاجیکیه بین‌الجمهور مشهورند» ارائه می‌دهد و در شرح طبقه آخر می‌نویسد: «و هنگام ارتحال حضرت شاه جنت‌مکان احدی از ارباب قلم به وزارت دیوان اعلی منصوب نبود و وزرای سابق آن‌چه معلوم ذره‌بی‌مقدار گشته در زمان شاه جنت‌مکان دوازده نفر بودند» (همان: ۲۵۱). نکته‌ای که در نوشته‌های اسکندر بیگ اهمیت زبان‌شناسانه دارد کاربرد واژه طبقه است. وی تاجیکیه، مطربان، و اهل نغمه و شعر را «ارباب نظم» نامیده است. از نظر وی، طبقات اجتماعی جامعه صفوی عبارت‌اند از طبقه امرای نام‌دار، طبقه یوزباشیان عظام، طبقه قورچیان کرام، طبقه سادات عظام و علمای ذوالاحترام، طبقه وزرا و مستوفیان، ارباب قلم (به تاجیکیه بین‌الجمهور مشهورند)، و طبقه شعرا (همان: ج ۱، ۲۲۲-۲۹۰؛ ج ۳، ۱۸۲۰-۱۸۶۰).

در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی می‌توان نتیجه گرفت که طبقه از نظر اسکندر بیگ با معیارهای شغلی و منزلت اجتماعی تعریف می‌شد. البته، در رأس این طبقات طبقه خاندان صفوی را باید قرار داد که کل کتاب اسکندر بیگ و طبقات دیگری که از آنان نام می‌برد بر محور آن خاندان می‌چرخد. نکته دیگر این که اسکندر بیگ تاجیکیه را مشمول همه اهل قلم، ادب، و دیوان ندانسته و چند طبقه دیگر از عناصر ایرانی و کارآمد در قلم، ادب، و دیوان را جداگانه طبقه‌بندی و معرفی کرده است که از جمله طبقه مستوفیان عظام، اصحاب دفترخانه (خوش‌نویسان و نقاشان بدایع‌نگار)، طبقه شعرا و ارباب نظم، و مطربان و اهل نغمه‌اند (همان: ج ۱، ۲۵۱-۲۵۵).

اسکندر بیگ، در میان مورخان عصر صفوی، به لحاظ توجه واقع‌گرایانه به واقعیت‌های اجتماعی و توضیح زبان‌شناسی خصایص افراد و اقوام جایگاه ممتازی دارد و دیگر مورخان این دوره فاصله‌ای محسوس با او دارند؛ برای مثال، او در شرح جریان قتل میرزااسلمان وزیر سلطان محمد به عوامل مختلف از جمله مخالفت‌های سران قزلباش با وی، تحکم و

تندزبانی میرزاسلمان، تأثیر قرابت سببی وی با خاندان صفوی در تحدی او علیه امرای سپاه، و سرانجام به اختلاف دیدگاه قزلباشان و تاجیکان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

امرای عظام ... عرض کردند که میرزاسلمان مرد تاجیکی است و جز رتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از او متوقع نبود و به او نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت کرده و باعث فتنه و فساد شود (همان: ۴۴۲-۴۴۳).

پیش‌تر مورخان عصر صفوی در بیان این موضوع از اسکندریبگ پیروی کرده و تقریباً همان لحن اسکندریبگ را به کار برده‌اند. باین‌همه، تألیف او آکنده از اشارات طنزآمیز، کنایی، و پردرد و دریغ است (همان: ج ۳، ۱۶۲۸).

۱.۶ قهرمان‌گرایی و نخبه‌گرایی از دیدگاه اسکندریبگ منشی

روی‌آوری صفویان به مذهب، چه در آغاز که با جنبه‌های غالبانه و افراطی آن همراه شدند و چه در زمانی که با تشکیل سلطنت مدافع شیعه دوازده‌امامی شدند، در کنار تصوف پایه‌های قوی‌تری را برای مشروعیت و قانونی‌بودن آنان بنیاد نهاد؛ به‌طوری‌که با تحلیل تدریجی نفوذ معنوی تصوف در ساختار سیاسی و مغلوبیت آن در برابر تشیع این منبع ثانوی به اصلی‌ترین و مهم‌ترین قاعده مشروعیت تبدیل شد. توجه خاص اسکندریبگ به شرح نسب شاهان صفوی، در مقام نخبه‌های سیاسی که عموماً نخستین صفحات کتاب را به شرح و اوصاف آن اختصاص داده، مبین آن است که در اندیشه وی سازگاری میان تاریخ و نسب عالی پادشاه اصلی مهم در اعتبار و صحت اقتدار حکومت شاهان بوده است.

توجه به مشروعیت صفویان ویژگی عمده تاریخ عالم‌آرای عباسی است، اما نگاه جانب‌دارانه از سلسله صفوی چنان بر واقعه‌نگاری تاریخ عالم‌آرای عباسی احاطه یافته که نه فقط ادعای منسوب‌بودن صفویه به آل‌علی (ع) را عمیقاً پذیرفته است، بلکه کسانی که این باور را نداشتند سرزنش می‌کند. وی در باب ستایش جنید می‌نویسد: «شه‌بازی بود بلندپرواز و خسروی گردن‌فراز پدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده» (منشی ۱۳۷۷: ج ۱، ۳۰).

اندیشه قهرمان‌گرایی مورخان ایرانی به‌قدری شدید بوده که حتی به بعضی از اروپاییان مقیم ایران نیز سرایت کرده است؛ برای نمونه کمپفر، که در عهد شاه‌سلیمان به ایران آمده بود، درباره اعتقاد عمومی ایرانیان به اصل و نسب شاه و مشروعیت حکومت او می‌نویسد:

ایرانیان چنین استدلال می‌کنند که حق بیش‌تر به‌طرف شاه ایران است؛ زیرا وی از پشتِ علی است و علی بنی‌عم و داماد پیغمبر اسلام کسی است که از طرف پیامبر به جانشینی انتخاب شده و حکومت به وی به‌صورت موروث داده شده است (کمپفر ۱۳۶۳: ۱۷).

از صفات قدرت و سلطنت شاهان صفوی سیادت آنان است؛ ادعایی که پژوهش‌گران دیدگاه‌های متفاوتی در رد و اثبات آن مطرح کرده‌اند (طباطبایی ۱۳۴۵: ۵۴۱-۵۵۱) و در همان دوران، به‌لحاظ اجتماعی، اصلی پذیرفته شده بود و به همان میزان در توجیه و اثبات مشروعیت قدرت صفویان آمده است. هم‌چنین، این دیدگاه شاهان صفوی را نخبه‌های سیاسی و عاملان تجلی اراده خدا روی زمین در جایگاه محرک تاریخ دانسته است. با توجه به ساختار حکومت صفویان، شاه که حقوق و اقتدار گسترده‌ای داشت و در مقام عامل قدرت مجموعه‌ای از نهادهای لشکری و کشوری را در اختیار داشت و از طریق آن مؤسسات به اعمال حاکمیت در جامعه می‌پرداخت و در روند تحول و توسعه اقتصادی - اجتماعی نقش کارآمد داشت، همواره ایفاگر دو کارکرد مهم حفظ ساختار و توسعه اقتدار آن بوده است؛ یکی تلاش برای حفظ نظم اجتماعی و دیگری تکاپو برای دگرگونی آن در وضعیتی که چنین ضرورتی برای بقای ساختار سیاسی تشخیص داده می‌شد. بنابر این ملاحظات، این پرسش مطرح است که صفویان در ساختار سیاسی از قدرت خود در فرایند اجتماعی و بقای خود در مواجهه با طبقات اجتماعی چگونه عمل می‌کردند.

از جنبه عدالت حفظ طبقات اجتماعی در جایگاه خود خواهد بود و شاه وظیفه دارد در تحقق آن با تکیه بر اقتدار سیاسی خویش اهتمام جدی داشته باشد. می‌توان گفت که اسکندر بیگ همواره با طرح این موضوع به‌معنای امروزی به ضرورت کارکرد اجتماعی پادشاه در مقام نخبه سیاسی تأکید ورزیده است و در واقع از دید وی ضرورت وجود چنین وظیفه‌ای از آن روی بود که در جامعه هرج و مرج روی ندهد، زیرا از دید او در صورت نبود نخبه سیاسی چالش میان طبقات اجتماعی گسست و بحران را در پی داشت، به همین سبب، برای جلوگیری از وقوع چنین وضعیتی، همواره بر نقش محوری شاه در ساختار اجتماعی تأکید داشته است. نمونه بارز این گفته در ملاقات شاه‌عباس با میرزا فصیحی هروی است که اسکندر بیگ این‌گونه می‌نویسد:

چون ذات اشرف همایون ... به صحبت فلان دانش‌ور و سخن‌وران بلاغت‌گستر رغبت تمام دارد و اگر به‌حسب ظاهر بنابر مشاغل عظیمه جهان‌داری و عدم فرصت که

فرمان‌روایان جهان را از آن چاره نیست و باده‌پیمایان خم‌خانه سلطنت را از آن گریز نه
(منشی ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۶۳۹).

۲.۶ مشیت‌گرایی از دیدگاه اسکندریگ منشی

اسکندریگ در بعضی موارد به ذکر برخی از علل حوادث پرداخته است، اما در تبیین نهایی و به‌مانند دیگر مورخان مسلمان در قرون میانه تاریخ ایران اراده و مشیت الهی را عامل اصلی شکل‌گیری حوادث و موتور محرکه تاریخ دانسته است؛ برای نمونه، او قتل سلطان‌علی را تقدیر الهی می‌داند و چنین می‌نویسد: «آن حضرت چون به نور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود» (منشی ۱۳۷۷: ج ۱، ۴۱). وی هم‌چنین درباره مرگ شاه‌طهماسب با همین نگرش می‌نویسد:

چون مجملی از احوال گرامی حضرت جم‌جاه ... به‌دست یاری کلک بدایع‌نگار در فوق رقم تحریر یافت، اکنون قلم شکست زیان در شرح واقعه غم‌افروز آن یگانه زمان که برحسب کریمه «کل شی هالک الا وجهه» ناگزیر هر برنا و پیر است جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه‌تر از مداد بر صفحه بیان می‌نگارد (همان: ۱۹۵).

اسکندریگ در شرح واقعه مرگ شاه‌اسماعیل دوم، ضمن نقل قول طلوع ستاره دنباله‌دار و تأثیر نحوست آن در سرنوشت اسماعیل، عوامل غیرواقعی دیگر مانند قطع صلّه رحم، قتل عام اعضای باقی‌مانده خاندان صفوی، سیاست تضعیف تشیع، اعتماد به افراد ناباب، و اعتیاد به استعمال مواد مخدر را علل واقعی قتل او ذکر می‌کند (همان: ۳۳۶-۳۴۱).

اسکندریگ، به‌خصوص در هنگام وصف اخبار جنگ، آشکارا تقدیرگرایی را در نوشتار خود دخالت داده و در این راه پیرو مورخان سستی ایران بوده است. از نظر اسکندریگ، تقدیر یا «سرنوشت» توان تعیین‌کنندگی فراوانی دارد و هر جا روند حوادث به‌گونه‌ای اتفاق افتاده که زشتی‌های نظام بی‌ضابطه حکومت وقت را هویدا می‌کرده، آن‌جا مورخ بدون افکندن خود در ورطه چرایی حادثه، چگونگی آن را به‌دست ناپیدای تقدیر نسبت می‌دهد است و در این باره می‌نویسد:

چون اراده ازلی به آن تعلق گرفته که مملکت عراق عرب که از تسلط خودسران اوباش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود، به زیور معدلت و انصاف آراسته مهبط امن و امان گردد (همان: ج ۳، ۱۶۶۴).

۳.۶ مؤلفه‌های اجتماعی و اقتصادی در تاریخ‌نگاری اسکندریه

از جمله وجوه مهمی که می‌تواند نشان‌نگرش متفاوت مورخان به تاریخ باشد و نوعی برداشت ساختاری - گفتمانی انتقادی از تاریخ را عرضه کند میزان توجه مورخان به مؤلفه‌های اجتماعی و اقتصادی و سطوح پایین جامعه است. تاریخ عالم‌آرای عباسی به دلیل بازگرددن بعضی از این مؤلفه‌ها اهمیت خاصی دارد. برای نمونه، اسکندریه با بررسی انتقادی زندگی امرا و خوانین، سادات و علما، وزرا، مستوفیان، شعرا، خوش‌نویسان، نقاشان، و مطربان از دیگر تاریخ‌نگاری‌های زمانه‌اش فراتر رفته است. هم‌چنین، در بحث نظام اجتماعی دوره صفوی با بررسی و دیدگاهی انتقادی به وضعیت سطوح پایین جامعه صفوی تحرک اجتماعی جامعه روستایی را از ویژگی‌های جامعه صفوی دانسته است. منظور از تحرک اجتماعی انتقال فرد از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر است (کوئن ۱۳۷۸: ۲۶۲-۲۶۳؛ چیتامبار ۱۳۷۳: ۱۰۸؛ نیک‌خلق ۱۳۵۸: ۷۵).

اسکندریه نمونه‌های متعددی از تحرک اجتماعی روستاییان دوره صفوی در زمینه‌های گوناگون را گزارش کرده است. با دیدی انتقادی یگانه مسیر تحرک اجتماعی روستاییان را عرصه نظامی می‌داند. «پهلوان محسن» اهل عاشق‌آباد از روستاهای اصفهان و فرمانده تفنگ‌چیان اصفهانی مأمور دفاع از نجف اشرف بود. وی در حوزه درس سیدالمحققین میرمحمدباقر داماد نیز حاضر می‌شد (منشی ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۷۲۱-۱۷۵۳). گروهی دیگر از روستاییان دوره صفوی دستگاه دیوان‌سالاری را عرصه‌ای مناسب برای رشد یافته بودند. «خواجه ابوالقاسم فراهانی روستایی منش بود که از وزارت مهر به نظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی کرده بود. وی از اعیان ولایت فراهان بود و دامن از شغل دیوانی خویش درچیده، روی در وطن اصلی نهاد» (همان: ج ۱، ۲۵۸).

درباره نمونه‌هایی که اسکندریه از تحرک اجتماعی روستاییان دوره صفوی آورده چند نکته شایسته توجه است. نظام اداری و نظامی صفوی در رده‌های پایین و فرودست نظامی باز بود و روستاییان می‌توانستند وارد این نظام شوند و در آن رشد کنند. تحرک اجتماعی روستاییان از دیدگاه اسکندریه به علو همت و بلندپروازی نیازمند بود و دولت‌طلبان روزگار را از سعی و تکاپوی بسیار چاره‌ای نبوده است (همان: ج ۲، ۱۲۴۴-۱۲۴۵). این تکاپوها از نگاه ناظر بیرونی گام‌نهادن در مسیر کمال، اعتبار، و رشد است. وی با ذکر حوادث طبیعی از جمله زلزله درباره اوضاع اجتماعی نیز مطالبی را بیان می‌کند که در راستای آن می‌توان به برخی از مسائل اجتماعی پی‌برد؛ از جمله این که خانواده روستایی این عصر مردسالار بوده

است و از این رو، از زن روستایی اثری نیست. مرد محور خانواده بوده است و زنان و فرزندان متعلقان وی به حساب می‌آمده‌اند (همان: ج ۳، ۱۵۶۴). تحرک اجتماعی بیش‌تر برای مردان امکان داشته است و از تحرک اجتماعی زنان روستایی در کتاب خبری نیست.

در دیدگاه انتقادی اقتصاد و کنش‌های اقتصادی در زندگی انسان از حیات جمعی او مهم‌تر بوده و بدیهی است که مورداهتمام بیش‌تر مورخان قرار گیرد. از این حیث، ماهیت تاریخ‌نگاری اسکندریبیگ به گونه‌ای است که در قالب روایی، حیات اقتصادی و امور معیشتی جوامع را نیز بررسی کرده است. در منابع دوره صفوی از واگذاری تیول، اقطاع، و سیورغال به تیول‌داران و مقطعان و دریافت‌کنندگان سیورغال و شرایط واگذاری‌ها در چهارچوب اداری کشور مطالبی آمده است. از جمله، اسکندریبیگ در شرح موقعیت سادات مشهد، در پایان سلطنت شاه‌طهماسب اول، با ذکر نام چند نفر از سادات می‌نویسد:

الیوم که سنه هجری به خمس و عشرین و الف رسیده، در ظل رأفت و سایه رحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقران اند از سیورغالات و سایر محصولات املاک و رقبات موروثی که به ملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات می‌گذرانند (همان: ج ۱، ۲۴۰).

اسکندریبیگ این گزارش را در ۱۰۲۵ ق نوشته است و از واگذاری سیورغالات موردنظر به سادات در زمان شاه‌طهماسب اول صحبت می‌کند و چون این سیورغالات تا سال درج گزارش در آن خاندان پایدار مانده است، از پایداری نسبی سیورغالات حکایت دارد. از این گزارش، می‌توان نتیجه گرفت که سیورغال نوعی واگذاری مشروط زمین به خاندان‌های موردنظر شاه از جمله سادات بود و دریافت‌کنندگان آن را به صورت هدیه دریافت می‌کردند و درقبال آن تعهد مالی نداشتند. در منابع تاریخ‌نگاری عصر صفوی شواهد دیگری دال بر تأیید این نظر می‌توان یافت.

براساس گزارش‌هایی، روستاییان در پروژه‌های عمرانی در شغل کارگر ساده یا حرفه‌ای به‌کار گرفته می‌شدند. در اجرای طرح آوردن آب کوه‌رنگ به سوی اصفهان، تحویلات جهت اخراجات و ترتیب مصالح به مجریان طرح داده شد. بنایان و سنگ‌تراشان فراخوانده شدند. حکم شد که عموم مردم فارس و اصفهان و الوار آن حدود در حفر نهر کار کنند و اجرت واقعی ستانند (همان: ج ۳، ۱۵۶۹). در ۱۰۳۱ ق، اجرای طرح توسعه شوارع مازندران آغاز شد. قرار شد اهالی مازندران به مرد و مدد همراهی کنند. استادان سنگ‌تراش، تبرداران، بنایان، و عمله را از هر طرف جمع آوردند و آن‌ها را به کار گماشتند. به کسانی که

در اجرای این طرح مشارکت کرده بودند اجرت واقعی از خالص مال خاصه شریف داده شد (همان: ج ۲، ۱۴۰۴). دهقانان به اردوها تردد می‌کردند و محصولات و فراورده‌های خود را به سپاهیان می‌فروختند (همان: ج ۱، ۵۱۷).

گاهی دربار مرکزی در جریان تخلفات مالیاتی قرار می‌گرفت. نحوه آگاه‌شدن دربار از این تخلفات در تاریخ عالم‌آرای عباسی چندان آشکار نیست. رقابت و دشمنی میان اعضای دستگاه دیوانی از دلایل آشکارشدن تخلفات مالیاتی می‌تواند باشد. در ۱۰۱۴ ق، گزارشی به شاه رسید بود که نشان می‌داد در خراسان حکام و عمال نسبت به عجزه و زیردستان زیادتی و حیف و میل واقع داشته‌اند. خواجه محمدشفیع، وزیر کل دارالمرز، با اختیارات ویژه به وزارت کل خراسان منصوب و مأمور بررسی امور شد (همان: ج ۲، ۱۱۵۷).

اسکندریبگ گزارش می‌دهد که دهقانان این دوره چندین بار مشمول تخفیف‌های مالیاتی شده‌اند و از هم‌راهی‌های مردم عراق، به‌ویژه اصفهان، با دولت صفوی در ۱۰۰۸ ق خبر می‌دهد که به‌هنگام اشتغال به امور خراسان با تخفیف مالیاتی از آنان قدردانی شد (همان: ۹۴۵-۹۴۶). به‌گفته وی، اصفهانی‌ها در ۱۰۲۴ ق بار دیگر مشمول تخفیف مالیاتی شدند و این‌بار به‌دلیل آفت‌زدگی مزارع و محصولات (همان: ۱۴۶۳). در رمضان این سال نیز یک بار دیگر تخفیف مالیاتی برقرار شد (همان: ۱۴۷۸). گاه مالیات‌های جدیدی نیز وضع می‌شد. در ۱۰۱۴ ق، به‌منظور تأمین نیازمندی‌های سپاه قزلباش حکم شد که رعایای محال‌آباد آذربایجان بیست‌هزار خروار یک‌صد منی غله به محل اردو حمل کنند و با قیمت مشخص (یک‌صد من به مبلغ پنج‌هزار دینار شاهی عباسی) به لشکریان بفروشند. قیمت تعیین‌شده به‌منظور رعایت حال رعایا و احتساب هزینه حمل بار به یک تومان عراقی افزایش یافت (همان: ۱۱۵۸).

۷. نتیجه‌گیری

مقاله ارائه‌شده کوشید که درپرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، تاریخ‌نگاری اسکندریبگ در تاریخ عالم‌آرای عباسی را نقد و بررسی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسکندریبگ منشی برای تفهیم مطالب به مخاطب از رویکردهای زبانی مختلف استفاده کرده است، زیرا تاریخ‌نگاری در ایران عصر صفوی تحت‌تأثیر دگرگونی‌های مذهبی و سیاسی این دوران مستلزم استفاده از واژگان زبانی متناسب با وضعیت پیش‌آمده بود. درواقع، دوره صفوی شاهد پیدایی و تکامل گونه نوینی از رویکرد به زمان و فنون نگارش تاریخ بود.

چشم‌گیرترین ویژگی این تاریخ‌نویسی ازسویی تداوم الگوها و قواعد پیشاصفوی و ازسوی دیگر شکل‌گیری ساختار ویژه اندیشه و فن تاریخ‌نویسی صفوی بود. در این دوره، انواع تاریخ‌نگاری بر بنیاد الگوهای پیشین کار ثبت رویدادها را ادامه می‌دادند. آنچه این دوره را از دیدگاه تاریخ‌نگاری واجد اهمیت می‌کند، ورود تدریجی آموزه‌های شیعی در اندیشه مورخ و بازتاب آن در متون تاریخی است و از آن‌پس زبان‌شناسی، جهان‌شناسی، و مضامین اعتقادی تشیع اساس اندیشه مورخان شد. تاریخ عالم‌آرای عباسی از درون دربار اقتدارگرا و متمرکز شاه‌عباس اول سربرآورد که هم‌چون حکومت‌های همانند خود حوزه تاریخ‌نگاری را تقویت و به آن تشویق می‌کردند. تصوف و به‌خصوص تشیع به‌منزله دو مؤلفه زبانی جدید تأثیرگذار در نوشتار مورخان صفوی عمل می‌کرد و اگر تاریخ عالم‌آرای عباسی از این رویکرد برکنار می‌ماند، جای شگفتی داشت.

اسکندر بیگ با همان رویکرد الهیات‌محور حوادث را بیان کرده است. حاصل این تفکر در عرصه تاریخ‌نگاری کم‌رنگ‌شدن بینش علی در فهم و بیان تاریخ به‌دست اسکندر بیگ است. وی حوادث را زائیده خواست پروردگار می‌داند و کم‌تر به جست‌وجوی علت‌های انسانی در وقوع رویدادها توجه کرده است و در بیان واقعه، از پرداختن به علل ظهور و پی‌آمدهای آن پرهیز می‌کند. بنابراین، به‌رغم به‌کارگیری دیدگاه‌های انتقادی در شرح و بیان برخی از حوادث و وقایع تاریخی، از آن‌جاکه دیدگاه‌های یادشده در سراسر اثر وی دیده نمی‌شود و ازسوی دیگر در پیوند با دیدگاه‌های علی قرار نمی‌گیرد، این مسئله سبب می‌شود تاریخ‌نگاری او از تاریخ‌نگاری مشیت‌گرایانه فاصله زیادی نگیرد و در نتیجه روش تاریخ‌نگاری وی به آن‌چه امروز تاریخ‌نگاری تحلیلی خوانده می‌شود، نزدیک نشود. براساس آنچه گفته شد، تاریخ‌نگاری مبتنی بر اندیشه مشیت‌گرایانه اسکندر بیگ را باید ازیک‌سو در باورها و اعتقادات دینی او جست و ازسوی دیگر، باید آن را تحت‌تأثیر وضعیت اجتماعی زمانه او دانست.

اعتقاد به شخصیت معنوی شاهان در مقام قهرمانان سیاسی و پذیرش معصومیت و بری‌بودن آنان از گناه در تفکر سیاسی تاریخ ایران سابقه دارد. این اندیشه در عصر صفوی با تأثیرپذیری از تفکر صوفی‌گری عامل اصلی تجلی اراده خدا روی زمین و محرک تاریخ شد. این اندیشه رویکرد کاملاً متفاوتی به‌نام استعلاست. استعلا به این معناست که فعالیت مینوی نه عمل کردن از طریق فعالیت آدمی، بلکه عمل کردن خارج از آن و حاکم بر آن، نه جاری و ساری در عالم آدمی، بلکه فراتر از آن عالم فهمیده می‌شود. یکی از وجوه این اندیشه اعتقاد به موقعیت شاه صفوی در مقام مرشد اعظم طریقت این خاندان بود. این

عقیده اطاعت بی‌چون و چرای مریدان از شاه در مقام مرشد اعظم را طلب می‌کرد. وی در نهایت انتظار اطاعت بی‌چون و چرا از مرشد کامل را جمع‌بندی می‌کند. امتیاز اصلی تاریخ عالم‌آرای عباسی در حوزه زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی است، زیرا زندگی امرا و خوانین، سادات و علما، وزرا، مستوفیان، شعرا، خوش‌نویسان، نقاشان، مطربان، و سطوح پایین جامعه صفوی را بررسی می‌کند که همین در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی قرار دارد، ضمن آن‌که با استفاده از استعاره‌های زبانی نارضایتی‌های اجتماعی را معرفی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور از روش در تاریخ‌نگاری این است که مورخ بر اساس روشی سامان‌مند رویدادها و نظم منطق حاکم بر پدیده‌های تاریخی را توصیف و تحلیل کند (بنگرید به حسن‌زاده ۱۳۸۲: ۸۲).
۲. نظیر دره نادری اثر میرزاهدی خان استرآبادی.
۳. این‌گونه گزاره‌ها برای تنظیم گفتار و نوشتار، رفع گسستگی، یا حفظ پیوستگی است. در این گزاره‌ها، مورخ به دلیل ضرورت‌های نگارشی مطلب جدیدی هم‌چون اشعار ادیبانه را بیان کرده و مطلب پیشین را موقتاً ترک کرده و بعداً آن ادامه مطلب را شرح داده است (بنگرید به حسن‌زاده ۱۳۸۸: ۸۹).

کتاب‌نامه

- آقاجری و دیگران (۱۳۸۰)، *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، به‌اهتمام حسن حضرتی، تهران: نقش جهان.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۰)، *تحلیل گفتمان انتقادی: تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی*، تهران: علمی و فرهنگی
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶)، *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- بلان، لوسین لویی (۱۳۷۵)، *زندگی شاه‌عباس*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۶)، *سبک‌شناسی*، تهران: مجید.
- بهرام‌پور، شعبانعلی (۱۳۷۹)، *درآمدی بر تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان*، به‌اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان.
- ترکمان، اسکندریبگ (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

بررسی و نقد تاریخ عالم‌آرای عباسی در پرتو نظریه تحلیل گفتمان انتقادی ۱۷۷

- ثواب، جهانبخش (۱۳۸۰)، تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، شیراز: نوید شیراز.
- ثواب، جهانبخش (۱۳۹۲)، «بررسی شیوه تراجم‌نگاری اسکندریه در تاریخ عالم‌آرای عباسی»، دوفصل‌نامه تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام، س ۱، ش ۲.
- چایلد، وبرگوردن (۱۳۵۵)، تاریخ، ترجمه سعید محمدیان، تهران: امیرکبیر.
- چیتامبار، جی. بی. (۱۳۷۳)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی با تأکید بر جامعه‌شناسی روستایی، ترجمه احمد حجاران و مصطفی ازکیا، تهران: نشر نی.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲)، «بینش و روش در تاریخ‌نگاری عتبی»، دوفصل‌نامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، س ۱۹، ش ۳.
- حضرتی، حسن، داریوش رحمانیان، و علیرضا ملایی توانی (۱۳۸۷)، «پارادایم‌های مؤثر بر تاریخ‌نگاری دوران معاصر ایران»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۲۲.
- رازنهان، محمدحسن (۱۳۸۰)، «نقد و بررسی کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی در نگاهی به چاپ جدید آن»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۰.
- سائگیت، بورلی (۱۳۷۹)، تاریخ چیست و چرا؟!، ترجمه رؤیا منجم، تهران: نگاه سبز.
- سجادی سیدصادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۲)، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سمت.
- سیوری، راجر (۱۳۷۴)، «تحلیلی از تاریخ و تاریخ‌نگاری دوران صفویه»، تحقیقات ایران‌شناسی، س ۱۳، ش ۳.
- سیوری و دیگران (۱۳۸۰)، صفویان، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: مولی.
- شورمیچ، محمد (۱۳۹۳)، «روش و بینش تاریخ‌نگاری اسکندریه منشی در عالم‌آرای عباسی با تکیه بر وقایع گیلان»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، ش ۱۴.
- طباطبایی، محمد (۱۳۴۵)، «صفویان از تخت پوست درویشی تا تخت شهبازی»، ماه‌نامه وحید، ش ۳۱.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰)، گفتمان و جامعه، تهران: نشر نی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۹)، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: آمه.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- کوئن، بروس (۱۳۷۸)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۷)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
- میرجعفری، حسین و عباس آشوری (۱۳۸۶)، تاریخ‌نگاری و تحولات آن در ایران و جهان، تهران: دانشگاه پیام نور.
- میرزاسمیعا (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

۱۷۸ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره اول، فروردین ۱۳۹۹

نیک‌خلق، علی‌اکبر (۱۳۵۸)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی روستایی ایران، تهران: پژوهشکده علوم ارتباطی ایران.

واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۲)، «نقد و ارزیابی تاریخ‌نگاری اسکندریگ منشی "عالم‌آرای عباسی"»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۶۸ و ۶۹.

Blommaert, Jan (2005), *Discourse*, Cambridge University Press.

